

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسلہ مجلسات برائے امامت

فصل دوم: معروف - انسا، معروف - امام

مصطفی امینی خواہ / سال ۱۴۰۲



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تالایق جانان شوی - جلسه اول

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على سيدنا و

نبينا ابي القاسم المصطفى محمد وآله

الطيبين الطاهرين و لعنة الله على القوم

الظالمين من الآن الى قيام يوم الدين

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ

عُقْدَهُ مِن لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي.

جهل، ریشه همه دعواها

واقعه شهادت حضرت زهرا (سلام الله عليها)

پدیده‌ای است که بسیار اعماق شگفت‌انگیزی در



تحلیل این واقعه نهفته است و اگر خوب کندوکاو صورت بگیرد در عقبه این داستان و علت پدید آمدن این جریان، انسان به یک زوایای کمتر شناخته شده و کمتر توجه شده می‌رسد. یکی از این زوایا را این چند شب ان‌شاءالله با همدیگر مرور خواهیم کرد.

مبحثی که در این پنج شب ان‌شاءالله بنا داریم که به آن پردازیم، از یک بیگانگی می‌خواهیم با هم گفتگو کنیم که این بیگانگی خیلی ظاهر قضیه فاطمیه نیست. یک جورهایی آدم احساس می‌کند این‌ها خیلی با حرف و منطق و حال و هوای حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) بیگانه‌اند. با امیرالمؤمنین بیگانه‌اند و نمی‌فهمند امیرالمؤمنین چه می‌گوید و فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها) چه می‌گوید و چه می‌خواهد. یک جور بیگانگی در این داستان دیده می‌شود و این بیگانگی ریشه‌اش چی است و کجاست؟ اصل این بیگانگی کجاست؟ می‌خواهیم کمی این را تحلیل



کنیم و فکر می‌کنم به نکات خوب و مطالب خوبی
ان شاء الله برسیم و ان شاء الله که این مباحث
چراغ راه ما باشند.

یک روایتی از امیرالمؤمنین داریم که در نهج البلاغه
آمده. حکمت ۱۷۲ نهج البلاغه که معروف هم
هست و همه شنیده‌اید، «الناس اعداء ما
جهلوا»، مردم با چیزی دشمنی می‌کنند که
نمی‌شناسند و مردم دشمن چیزی هستند که
نسبت به آن جهل دارند. ریشه دشمنی‌ها جهل
است.

کمی روی این موضوع بحث کنیم که یعنی چه. آدم
نسبت به چیزی که نمی‌شناسد، انس نسبت به آن
ندارد. نسبت به فایده آن خیلی باور ندارد، آدم
به صورت ناخودآگاه و به صورت طبیعی با
پدیده‌هایی که ادراک خاص و شناخت خاص
نسبت به آن ندارد ارتباط برقرار نمی‌کند. نسبت به



خیلی چیزها همین طور است. نسبت به یک کتاب هم همین هست، نسبت به یک سخنران هم همین است. مثلاً می‌گویند فلان سخنرانی را گوش بده. وقتی طرف نمی‌داند کی است و چیست، چه گفته، خاصیتش چه است و فایده‌اش چه است و حرفش از کجاست، قاعدتاً از همان ابتدا کسی مشتاق نمی‌شود که این را گوش بدهد. بعد که کمی گوش داد می‌بیند انگار حرفش حساب است و منطق دارد و روی حساب صحبت می‌کند و منطقی برای گفته‌هایش دارد، تعریف و تأییدی از جایی می‌شنود و بعد که شناختش کم‌کم بیشتر شد، دلش هم قرص و محکم می‌شود.

نسبت به یک غذا هم همین طور است. آدم وقتی نمی‌داند این چه چیزی است و فایده‌اش چه است و چه خاصیتی دارد، معمولاً گارد دارد، انس و تمایل ندارد. نسبت به یک میوه و نسبت به یک پوشاک و حتی نسبت به یک ماشین هم همین



است. شما اگر قرار باشد ماشین بخرید، آن ماشینی که قبلاً سوار شده‌اید و یا اقوامتان و نزدیکتان داشته‌اند و از آن تعریف کرده‌اند، چرا در شبکه‌های ارتباطی و اجتماعی که برای بازار و خرید و فروش است، معمولاً نظرات کاربران را می‌گذارند؟ شما اگر بخواهید یک جنسی را بخرید، اول نگاه می‌کنید نظرات کاربران چی است و رأی آن چقدر است، آیا پنج ستاره آن پرهست یا نه. رأی مردم عالی است، خیلی عالی است، خوب است، رضایت کاربران و مشتریان چند درصد بوده، کامنت‌ها و نظراتی که مردم گذاشته‌اند چه گفته‌اند، ابتدا خوب آن‌ها را بررسی می‌کنید.

ممکن است این‌ها جهت‌دهی شده هم باشد، خیلی هم راحت است جهت‌دهی این کارها، شما ده نفر را اجیر می‌کنید که بیایند و کامنت مثبت بگذارند، ولی این به ذهن مخاطب جهت می‌دهد. وقتی ده نفر تأیید کردند، آدم احساس می‌کند که این فایده دارد و یک شناخت اجمالی پیدا می‌کند.



ولی چیزی که آدم هیچ نظری زیر آن نمی‌بیند، هیچ تأییدی ندارد و جنسش هم مشخص نیست که اصل هست یا نه آدم طبیعتاً در ابتدا کششی نسبت به آن پیدا نمی‌کند و بین این‌وآن فاصله می‌افتد.

این می‌شود دشمنی، بی‌رغبتی، بی‌تفاوتی، زاویه پیدا کردن، خط و مسیرش را عوض می‌کند و می‌رود سراغ یک جنس و یک کالای دیگر. امیرالمؤمنین فرمود ریشه دشمنی‌ها جهل است. همیشه همین‌طور است؟ بله؛ یعنی ما الآن که با اسرائیل دشمن هستیم به خاطر جهل ما است؟ یا با شیطان اگر باید دشمن باشیم، این هم به خاطر جهل ما است؟ بله. این چرا به خاطر جهل است؟ این به خاطر جهل شما نیست، به خاطر جهل شیطان است. این به خاطر جهل اسرائیلی‌هاست. آن‌ها جاهل بودند و دشمنی کردند، دشمنی شما در مقابل دشمنی آن‌هاست، یعنی دشمنی شما دفع شر آن‌هاست، دشمنی



شما از سر جهل نیست، از سر علم است، ولی چیزی که ریشه این دعوا بود و مبدأ این دعوا بود جهل بود و از اینجا شروع شد.

آن‌ها نمی‌دانستند و خبر نداشتند و نمی‌شناختند. آن‌ها متوجه نبودند و یک کارهایی کردند. یک کسی متوجه نیست و نمی‌فهمد دزدی چقدر بد است، دزدی می‌کند و شما با این دزد دشمنی می‌کنید. دشمنی شما آگاهانه است و می‌دانید که با دزد باید دشمنی کرد، ولی اصل دعوا از جهل دزد بود. پس ریشه تمام دعواها جهل است و ندانستن است.

همیشه این گارد گرفتن و زاویه پیدا کردن از یک جهلی شروع می‌شود و نمی‌داند. یک کسی خاصیت این آب را نمی‌داند. بچه چرا با آمپول دشمن است؟ چون فقط از آمپول درد آن را می‌فهمد. خاصیت آمپول را نمی‌فهمد و نسبت به آن جهل دارد. نسبت به مدرسه رفتن ممکن است بچه خوشش نیاید، نسبت به کلاس ریاضی



ممکن است خوشش نیاید، اگر بچه‌ها خودشان برای خودشان بخواهند برنامه‌ریزی بکنند، از چهار زنگ مدرسه، سه تا را می‌گذارند ورزش و یکی را هم احیاناً هنر می‌گذارند. کسی حوصله فیزیک و شیمی و ریاضی و این‌ها را معمولاً ندارد و بیشترش هم به این برمی‌گردد که نمی‌داند خاصیت آن‌ها چیست. حالا یاد گرفته اتحاد مزدوج بخواند و حل کند، جذر و رادیکال یاد گرفته، انتگرال که دارد ورمی‌افتد و معتقدند واقعاً خاصیت ندارد. خوب اگر قرار است خاصیت نداشته باشد من برای چه باید بخوانم؟ برای چی باید یاد بگیریم؟ به درد کجا می‌خورد؟

آدم نسبت به آن چیزی تمایل مثبت و علاقه نشان می‌دهد که احساس می‌کند این برایش فایده دارد و آن را می‌شناسد و نسبت به آن آگاه است. می‌داند که این فایده دارد. این فایده البته ممکن است باز هم اشتباه باشد، بچه آدامس را دوست دارد و بستنی را هم دوست دارد، چون می‌داند



فایده دارد. فایده‌اش را در چه چیزی می‌داند؟ در مزه آن‌ها می‌داند، ولی نمی‌داند که در حقیقت برایش ضرر دارد. برای کبدش ضرر دارد، قندی که دارد ضرر دارد. این چون فایده را مزه می‌بیند، یک‌بار که تست کرد، بچه‌ای هم ما تا به حال ندیده‌ایم که بستنی بخورد و بگوید آه‌آه. یک پدیده نادر است که بچه‌ای بستنی بخورد و بگوید حالم به هم خورد.

یک کسی را برده بودند داخل یک باغی، شب تا صبح آنجا بود، صبح پرسیدند چطور بود؟ گفت خیلی بیخود. سؤال کردند چرا؟ گفت اول که بوی گند گل همه‌جا را برداشته بود، بعد هم تا صبح صدای عَرَعَر بلبل نگذاشت ما بخواییم. اگر یک بچه هم بگوید بستنی بدمزه است شبیه همین می‌شود. در این حد کج‌سلیقگی نداریم.

پس بچه فایده را در مزه می‌داند، بازی را دوست دارد، فوتبال را دوست دارد، گیم را دوست دارد،



پی اس را دوست دارد، چرا؟ چون سرگرم می شود و کیف می کند، تنوع دارد. فایده را در این می بیند. پس یک جهل داریم که اصلاً فایده دارد یا نه و یک جهل هم داریم در اثر اشتباه این که چه فایده ای دارد. جاهل است و نمی داند که این فایده ندارد و ضرر دارد. اینجا هم دارد به خودش و یا به کسی دارد به دلیل جهلش آسیب می زند.

پس ریشه همه آسیب ها و دعوای و اختلافات و مشکلات جهل است. خیلی هم دایره وسیعی دارد. امام صادق (علیه السلام) فرمود اگر مردم تفاوت های همدیگر را می دانستند هیچ وقت همدیگر را سرزنش نمی کردند.^۲ اگر می دانست که

۲. سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَذَا الْخَلْقَ لَمْ يَلُمُّ أَحَدٌ أَحَدًا فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَكَيْفَ ذَاكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَجْزَاءَ بَلَّغَ بِهَا تِسْعَةً وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا ثُمَّ جَعَلَ الْأَجْزَاءَ أَعْشَارًا فَجَعَلَ الْجُزْءَ عَشْرَةَ أَعْشَارٍ ثُمَّ قَسَمَهُ بَيْنَ الْخَلْقِ فَجَعَلَ فِي رَجُلٍ عَشْرَ جُزْءٍ وَفِي آخَرَ عَشْرِي جُزْءٍ حَتَّى بَلَغَ بِهِ جُزْءًا تَامًّا وَفِي آخَرَ جُزْءًا وَعُشْرَ جُزْءٍ وَآخَرَ جُزْءًا وَعُشْرِي جُزْءٍ وَآخَرَ جُزْءًا وَثَلَاثَةَ أَعْشَارِ جُزْءٍ حَتَّى بَلَغَ بِهِ جُزْءَيْنِ تَامَيْنِ ثُمَّ بِحِسَابِ ذَلِكَ حَتَّى بَلَغَ بِأَرْفَعِهِمْ تِسْعَةً وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا فَمَنْ لَمْ يَجْعَلْ فِيهِ



این ویژگی‌های دیگری دارد و خدا چیز دیگری به او داده است. ماها روی حساب خودمان، فکر می‌کنیم چون محبت را در این می‌دانم، پس اگر او این شکلی برخوردار نمی‌کند، پس یعنی محبت ندارد. چون از بچگی محبت را در این دیده‌ام، فکر می‌کنم محبت مصداق دیگری ندارد. این‌ها همه‌اش جهل است.

عروس رفته بود منزل شوهر، ماهی که خواست درست کند سر ماهی را قیچی می‌کرد و ته ماهی را هم از نصفه قیچی می‌کرد و بقیه ماهی را سرخ می‌کرد و غذا درست می‌کرد. یکی سؤال کرد چرا این جوری می‌کنی؟ گفت از بچگی هر وقت مادرم ماهی درست می‌کرد، این جوری درست می‌کرد.

الْأَعْشَرِ جُزْءٍ - لَمْ يَقْدِرْ عَلَى أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْعُشْرَيْنِ وَكَذَلِكَ صَاحِبُ الْعُشْرَيْنِ لَا يَكُونُ مِثْلَ صَاحِبِ الثَّلَاثَةِ الْأَعْشَارِ وَكَذَلِكَ مَنْ تَمَّ لَهُ جُزْءٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْجُزْءَيْنِ وَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ هَذَا الْخَلْقَ عَلَى هَذَا لَمْ يَلْمُ أَحَدٌ أَحَدًا. (کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۴).



از مادرش سؤال کردند، مادر گفت بچه جان چرا این کار می‌کنی؟ گفت من دیدم تو این جوری درست می‌کردی، گفت من اگر این کار را می‌کردم چون ماهیتابه من کوچک بود. تو که ماهیتابه بزرگ داری. این نیامده بود روی مؤلفه‌های دیگر کار کند که این لزوماً به معنای پخت غذا نیست، ممکن است دلیل دیگری هم داشته باشد.

جهل، جولانگاه شیطان

شیطان هم از این جهل ما خیلی استفاده می‌کند. اصلاً محل نفوذ و فعالیتش جهل ما است. کسی هست که نمازخوان است و نمازش قضا نمی‌شود، تصور کنید یک نفر در یک خلوتی، یک جوانی در یک دامی بیفتد، مثلاً زنی برایش دام گناه پهن کند و این از آن دام فرار می‌کند. بعد صد تا زن دیگر هم برای او دام پهن می‌کنند، از آن‌ها هم فرار می‌کند و بعد تصادف می‌کند و ضربه مغزی می‌شود و می‌رود در کُما. الآن تصور



شما از این قضیه چی است؟ می‌گویند احتمالاً دل یکی از این‌ها را شکسته و اشتباه کرده است، علی‌القاعده داستان نباید این‌گونه تمام می‌شد. این داستان واقعیت دارد.

حضرت یوسف (علیه‌السلام) نفر اول را دَک کرد، چندین نفر دیگر آمدند آن‌ها را هم رد کرد^۳، هجده سال به زندان افتاد.^۴ با اتهام و بی‌آبرویی هم افتاد زندان. ما اگر باشیم می‌گوییم یا این را سحر و جادو کرده‌اند یا او را بسته‌اند و الا بچه خوبی بود. یا یک جای راه را اشتباه رفته. درحالی‌که این جوری نیست، تو اصلاً اشتباه فکر کردی که اگر کسی آدم خوبی بود زندان نمی‌افتد. خوب‌ها گرفتار

۳. قال السجّاد (علیه السلام) - وَ خَرَجَنَ النِّسْوَهُ مِنْ عِنْدِهَا فَأَرْسَلَتْ كُلُّ وَاحِدَهُ مِنْهُنَّ إِلَى يُوسُفَ (علیه السلام) سِرّاً مِنْ صَاحِبَتِهَا تَسْأَلُهُ الزِّيَارَةَ فَأَبَى عَلَيْهِنَّ وَ قَالَ إِنْ تَصَرَّفَ عَنِّي كَيْدُهُنَّ أَصَبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنُّ مِنَ الْجَاهِلِينَ فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ. (عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۴).

۴. دخل یوسف السجن وهو ابن اثنی عشر سنة، ومكث فيه ثمان عشرة سنة، وبقي بعد خروجه ثمانین سنة، فذلك مائة سنة وعشر سنين. (ابن بابویه، امالی، ص ۳۲۴).



نمی‌شود و همیشه خوش هستند. این جهل تو بوده و اشتباه فکری کردی و اشتباه فهمیدی. به قول آن بنده خدا داری اشتباه می‌زنی. اشتباه گرفتی. خیلی قضایا جور دیگری هست که ما فکر نمی‌کنیم.

روایت دارد از امیرالمؤمنین که خیلی جالب است. فرمود: «(لَا تُعَادُوا مَا تَجْهَلُونَ)»؛^۵ نسبت به چیزی که نمی‌دانید دشمنی نکنید «(فَإِنَّ أَكْثَرَ الْعِلْمِ فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ)» بیشتر علم در همان چیزهایی است که از آن خبر نداشتید.

همسر شهید احمدی روشن اخیراً می‌گفت شهید ما با شکر موشک درست می‌کرد، چند تا احمق این را دست گرفتند. بعداً معلوم شد که اصلاً یک مدل

۵. لَا تُعَادُوا مَا تَجْهَلُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْعِلْمِ فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ. (تمیمی آمدی، غررالحکم، ص ۷۴۸).



آمده بود همه او را کتک زدند که این مریض است و خودش را نمی‌خاراند. بردند بین خودشان و این هم خارش گرفت و گفتند حالا می‌توانی بیایی اینجا و مثل همه زندگی کنی.

جهل، عامل تأخیر در ازدواج جوانان

الآن اگر یک نفر می‌خواهد مثل آدم ازدواج کند، مثل آدم می‌خواهد برود سر خانه و زندگی خودش و مثل آدم می‌خواهد زندگی‌اش را تنظیم کند، نه جوری که بقیه می‌گویند و بقیه رفته‌اند، او را مسخره می‌کنند و بد و بیراه می‌گویند. بقیه را هم که نگاه می‌کنی، اکثراً جاهلانه است و هیچ مبنایی ندارد. چرا باید این جوری باشد، چه کسی این را گفته؟

الآن در اروپا در خیلی جاها شنیده‌ام که این جوری است، دختر یا پسر وقتی می‌خواهند ازدواج کنند می‌روند و جنس‌های دست‌دوم می‌گیرند. با یخچال دست‌دوم و تلویزیون دست‌دوم



زندگی‌شان را شروع می‌کنند. الآن در مملکت ما اگر کسی این کار را بکند مردم چی می‌گویند. جهاز بیاورند و یخچال دست‌دوم یا تلویزیون دست‌دوم داشته باشد. الآن که کله‌پاچه را در فریزر می‌گذارند و دور سرویس بهداشتی را گل می‌چسبانند. هیچ‌کس به این فکر نمی‌کند که چرا، انگار اصلاً قرار نیست کسی فکر بکند. این‌ها همه‌اش مصادیق جهل و نادانی و فکر نکردن و بی‌عقلی است. همه مشکلات هم به همین‌ها برمی‌گردد.

چرا ازدواج این‌قدر طولانی می‌شود. مشکلات ازدواج، معلول یک سری جهالت‌های ما است. اگر این‌قدر آن را سخت نکنیم و الکی گیرنده‌یم، البته مشکلات سر جای خودش هست و من هم قبول دارم و ما هم مثل شما مشکلات داریم و شاید بیشتر از شما همه مشکلات داریم، ولی خیلی از آن‌ها الکی است و واقعی نیست. فیک است. این‌که الا و لابد این مارک یخچال یا چنین



تلویزیونی باشد، از کجا آمده؟ چرا باید این جوری باشد؟

معمولاً هم به فکر خودمان سوءظن نداریم و بر نمی‌گردیم از خودمان سؤال کنیم چرا؟ یک بار به خودمان نمی‌گوییم تو اشتباه می‌کنی و شاید این درست نباشد، همه می‌گویند ولی شاید همه درست نمی‌گویند.

می‌گویند جاذبه را نیوتن کشف کرده، در صورتی که قبل از نیوتن برخی دانشمندان اصلی آن را کشف کرده بودند و اسناد آن هم موجود است. ولی می‌گویند تفاوت نیوتن با بقیه در چی بود؟ سبب وقتی از درخت افتاد، رفت روی آن فکر کرد. بقیه عادی از کنار آن رد می‌شوند. چرا این باید بیفتد؟ البته قانون جاذبه از نظر فلسفی مشکلاتی دارد که وارد آن نمی‌شویم. سبب اگر باشد می‌افتد ولی دود اگر باشد چی؟ دود می‌رود بالا، پس معلوم می‌شود خیلی به جاذبه زمین ربط ندارد و به ثقل آن ربط دارد. به چگالی ربط دارد که بحث دیگری



است و مبنای فلسفی دارد که می‌گوید شیء ثقیل به مبدأ خودش برمی‌گردد^۷، بحث جاذبه زمین نیست، بحث جاذبه این است که هر ثقیلی به مرکز ثقل خودش برمی‌گردد و هر چیزی به متجانس خودش. الآن وارد این بحث نمی‌شویم.

بعضی‌ها فکر می‌کنند. اصلاً تفاوت کسی که مخترع است، تفاوت یک فرد نخبه و نابغه با دیگران در همین است که این فکر می‌کند، خیلی در پوسته‌ها و ساختار نمی‌ماند، نمی‌گوید چون همه رفتند و چون همه گفته‌اند. این آدم عاقل است و این آدم عالم است. پس ریشه دشمنی‌ها جهل است. آدم وقتی از محتوا و فواید و خاصیت یک چیزی خبر ندارد، به صورت عادی و ناخودآگاه از آن فاصله می‌گیرد.

۷. رک: ابن‌سینا، اشارات و تنبیها، ج ۱ ص ۷۰.



در روایت هم داریم، مثلاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: «مَنْ جَهَلَ شَيْئًا عَابَهُ»^۸ کسی که از چیزی خبر ندارد، عیب آن را می‌گوید؛ یعنی در نگاه او فقط عیب و ایراد می‌آید. نسبت به خیلی چیزها همین‌طور است. مثلاً گاهی پیش آمده که بچه داخل ماشین دراز کشیده و وقتی می‌افتیم داخل دست‌انداز، بچه غرغر می‌کند که اصلاً دست‌انداز برای چی گذاشته‌اند، این بچه نمی‌داند این دست‌انداز خاصیت دارد و این را نمی‌شود به بچه حالی کرد. در نگاه او، دست‌انداز یکی از بی‌خودترین چیزهاست. چون این بچه می‌خواهد بخوابد و مرتب می‌افتد و بالا و پایین می‌شود و اعصابش خرد می‌شود. بچه متوجه نیست که اگر این دست‌انداز نباشد چه تعداد تصادف اتفاق می‌افتد و چه تعداد افراد کشته می‌شوند. به خاطر جهلش است. جهلش هم به

۸. اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۳۹.



این برمی‌گردد که قرآن می‌فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ»^۹ احاطه ندارد و همه زوایای آن را خبر ندارد. خیلی چیزها هست که نمی‌داند. این خیلی نکته ویژه‌ای است و جای بحث جدی دارد که الآن نمی‌خواهم وارد آن بشوم. خیلی چیزها ممکن است نود درصد با چیزهایی که ما فکر می‌کنیم جور دربیاید، ولی ده درصد تفاوت دارد. خیلی چیزها آن‌طور که ما فکر می‌کنیم نیست و مصادیق فراوانی هم دارد که در زندگی طبیعی‌مان هم همین شکلی است. در زندگی‌هایمان می‌بینیم که چقدر به اشتباه می‌خوریم، خیلی‌ها را فکر می‌کنیم افراد خوب و به دردبخوری هستند، بعداً متوجه می‌شویم که این شکلی نیست.

۹. سوره یونس، آیه ۳۹.



جاهل، به دنبال ظاهر

یک روایت از امیرالمؤمنین برای شما بخوانم می‌فرمایند: «الجاهل یمیلُ إلى شکله»^{۱۰}، خیلی جالب است. اگر با این روایت بخوایم وارد بحث بشوم، یک دور کل ساختارهای ذهنی ما از هم می‌پاشد. یکی از ویژگی‌های آدم جاهل این است که از هم تیپ و هم شکل خودش خوشش می‌آید. این که خیلی خوب است، چرا بد است؟ عجیب نیست این روایت؟ می‌گوید جاهل به هم تیپ خودش علاقه‌مند است و میل دارد؛ یعنی چی؟ یعنی ما سراغ هم تیپ خودمان نرویم؟ اینجا منظور از هم تیپ، هم تیپ اعتقادی و فکری نیست که شما دنبال یک آدمی باشید که فکرش درست باشد و شخصیتش و اخلاقش درست باشد. بلکه

۱۰. ألعقل يألف مثله، أالجاهل یمیلُ إلى شکله (تمیمی آمدی، غررالحکم، ص



نگاه می‌کند که این هم مثل من بذله‌گو است، این هم مثل من دست و دل باز و ولخرج است. خیلی‌ها حتی این مدلی ازدواج می‌کنند. چرا؟ برای اینکه اگر من ولخرج هستم و او ولخرج نباشد، می‌خواهد به من گیر بدهد که اینجا چرا خرج کردی و آنجا چرا خرج نکردی؟ من نمی‌توانم با چنین آدمی زندگی کنم. این از مواردی است که ما نمی‌فهمیم ولی فکر می‌کنیم می‌فهمیم. درحالی‌که این خوب است. می‌گویند اعصاب خرد می‌شود. اصلاً زندگی باید با اعصاب خردی باشد. فرایند رشد در اعصاب خردی نهفته است و اعصاب خردی درست و روی حساب و با میزان و استاندارد و نه اعصاب خردی الکی و این‌ها که ما در زندگی داریم. اتفاقاً ما چون استاندارد زندگی نمی‌کنیم و معمولاً به یک اعصاب خردی‌های الکی برمی‌خوریم. یکی از آن‌ها همین طلاق‌هایی است که در زندگی ما فراوان شده است. به خاطر این است که اعصاب خردی‌های اصلی و



درست و حسابی را تحمل نکرده و حالا به طلاق می‌کشد و اعصاب خردی‌های الکی را باید تحمل کند. اتفاقاً آدم لزوماً نباید به هم‌شکل خودش (هم‌شکل ظاهری) که در روایت دیگری هم داریم که می‌گوید جاهل فقط به ظاهر نگاه می‌کند.^{۱۱} یک کسی چرب‌زبان است، با این خوب حرف می‌زند و نفسِ این را سرحال می‌آورد، تحویلش می‌گیرد، گول همین‌ها را می‌خورد، نمی‌داند کسی که می‌خواهد جیب تو را بزند که نمی‌آید اخم کند و بگوید از تو متنفرم کیف پولت را بده. داستان زاغ و روباه است: چه سری، چه دُمی، عجب پایی.

می‌گوید تو چقدر باحالی، چقدر خوشگلی، چقدر خوش‌تیپی، چه استایلی! این هم خوشش می‌آید چند تا کامنت این‌جوری که برایش می‌گذارند یک طرف دیگر موهای خودش را فر می‌دهد و یک

۱۱. قال علی علیه السلام: العالمُ یُنظَرُ بقلبهِ وخاطره، الجاهلُ یُنظَرُ بعینهِ وناظره. (تمیمی آمدی، غررالحکم، ص ۶۶).



کار دیگری می‌کند و فکر می‌کند این‌ها دوستش دارند و دلسوزش هستند. همین‌هایی که امروز در جامعه ما می‌بینیم و مهندسی فرهنگی و اجتماعی دارد روی آن‌ها صورت می‌گیرد. از جهل دارد استفاده می‌کند. از هم‌شکل خودش خوشش می‌آید.

درک جایگاه حقیقی خود

این نقطه گرانیگاه بحث ما در این پنج شب است. شاه‌بیت آن اینجاست که اساساً فرآیند رشد و حرکت وقتی رخ می‌دهد که من بفهمم جایی که الآن ایستاده‌ام جای من نیست. من مال اینجا نیستم، جای من درست نیست و آن‌که باید باشم نیستم. تا به این نکته و این نقطه نرسد اصلاً حرکت نمی‌کند و شیطان دقیقاً اجازه نمی‌دهد که ما به همین نقطه برسیم. همیشه می‌گوید تو خیلی خوبی، خیلی جای خوبی قرار گرفته‌ای، بقیه سر جای خودشان نیستند، مگر چی شده و از



هرکس هم که هم شکل ماست و تکان نخورده و تکان نمی خورد و به من می گوید تکان نخور خوشم می آید؛ و از هر کس هم می خواهد یک تکانی به ما بدهد بدم می آید.

سخنانی که وقتی گوش می دهی احساس می کنی خیلی عقب هستی و خیلی باید کار کنی و تلاش کنی، معمولاً این ها جاذبه ندارد. آن که بگوید اصلاً تو خوبی، اگر تو هم بدی به خاطر این است که من بد هستم، این فوری می رود روی پنج میلیون فالوور. هرچه بیشتر چرت و پرت بگویی بیشتر تو را تحویل می گیرد. تو که مشکل نداری، از این مغالطه های عجیب، امام حسین حُرّ را پذیرفت. ولی نمی گوید کدام حُرّ را پذیرفت. حُرّ که فهمید جایش خوب نیست و باید تکان بخورد یا حُرّ که احساس می کرد جایش خوب است و همان جا باید بماند. چرا چرت و پرت می گوئیم؟ چه زمانی امام حسین حُرّ را پذیرفت؟ زمانی که فهمید من سر جای خودم نیستم و باید تکان بخورم. بله



اگر آن موقع حرکت کردی و یک ساعت هم تا شهادتت در عمرت مانده باشد، در همان یک ساعت تو را می‌برند، اینجا بود که حُررا پذیرفت و این حُررا پذیرفت. نه حُرری که بیاید بگوید مگر چی شده؟ دزدی که نکردم، اختلاس که نکردم، گفتم برو آنجا خیمه بزن، ولی می‌گوید نه تو هم بنده خدایی بیا بغل من. بعضی‌ها این جوروی انسان و خدا را معرفی می‌کنند، درحالی‌که خیانت می‌کنند. آدمیزاد را نابود می‌کنند.

تفاوت مناجات ما با مناجات اولیای خدا

معمولاً آدمیزاد از این لالایی‌ها خوشش می‌آید. طبع آدمی این‌چنین است. طبع آدمی از نقد و از نقص و از اقرار به نقص بدش می‌آید و اصلاً کلیدواژه ارتباط با خدا همین است. تمام ادعیه ما همین است. دعای کمیل را بخوانید، اول تا آخر چی می‌گوید؟ من ضعیفم، من نمی‌توانم، من بلاهای اینجا را نمی‌توانم تحمل کنم وای به حال



بلاهای آنجا.^{۱۲} به دادم برس. آنجا هم من دنبالت می‌گردم و دست از محبت تو برنمی‌گردم، من به تو نیاز دارم و گرفتار تو هستم، همه‌اش همین‌هاست. ولی بعضی از ماها اگر می‌خواهیم هم بکنیم، می‌گوییم خدایا می‌دانی که تو بنده خوب خیلی نداری، اکثراً نماز که نمی‌خوانند، من که نماز می‌خوانم، ما را نپران. چکیده مناجات ما این است! ما را نگه‌دار، اگر ندهی من هم می‌روم، من یکی را برای خودت نگه‌دار.

در یک جلسه‌ای مناجات شمر را گفته‌ام. ((اللهم إِنْكَ تَعَلَّمْ اِنِّي شَرِيفٌ فَاغْفِرْ لِي))^{۱۳}، این مناجات

۱۲. وَ أَنْتَ تَعَلَّمْ ضَعْفَى عَن قَلِيلٍ مِّنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَ عُقُوبَاتِهَا وَ مَا يَجْرِي فِيهَا مِنَ الْمَكَارِهِ عَلَى أَهْلِهَا، عَلَى أَنَّ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَ مَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْنُهُ، يَسِيرٌ بَقَاؤُهُ، قَصِيرٌ مُدَّتُهُ فَكَيْفَ احْتِمَالِي لِبَلَاءِ الْآخِرَةِ وَ جَلِيلٍ وَقُوعِ الْمَكَارِهِ فِيهَا؟ (مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل).

۱۳. روی أبو بکر بن عیاش عن أبي إسحاق قال قال كان شمر يصلي معنا ثم يقول اللهم إِنْكَ تَعَلَّمْ اِنِّي شَرِيفٌ فَاغْفِرْ لِي قُلْتَ كَيْفَ يَغْفِرُ اللهُ لَكَ وَقَدْ أَعْنَتَ عَلَى قَتْلِ ابْنِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَيَحْكُ فَكَيْفَ نَصْنَعُ إِنْ أَمْرَاءَنَا هُوَلاءُ أَمْرُونَا بِأَمْرِ فَلَمْ نَخالفهم ولو خالفناهم كنا شرا من هذه الحمر الشقاء قلت إن هذا لعذر قبيح فإنما الطاعة في المعروف انتهى. (عسقلانی،



شمر است. راوی می‌گوید دیدم رفت مسجد. دنبالش رفتم بینم چه کار می‌کند، دیدم نماز خواند و بعدش هم دعا کرد و گفت خدایا تو که می‌دانی من خوبم، ((اللهم إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنِّي شَرِيفٌ)) تو که می‌دانی من خوبم، پس ببخش من را. تو که این قدر خوبی که نیاز به بخشش نداری. انگار توی رودربایستی با خدا مانده. حالا امام سجاد را می‌بینید که می‌فرماید: ((وَ أَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقَلِّينَ، وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينَ، وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا))^{۱۴}، من یک ذره هستم، همان هم نیستم. من هیچی نیستم.

ابن حجر، لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ و در منبعی دیگر نیز عبارت این‌طور آمده است:

سمعت أبا إسحاق السبيعي يقول: كان شمر بن ذى الجوشن الضبابي لا يكاد أو لا يحضر الصلاة معنا، فيجيء بعد الصلاة فيصلى ثم يقول: اللهم اغفر لي فاني كريم لم تلدني اللثام، قال: فقلت له: أنك لسيء الرأي يوم تسارع إلى قتل ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: دعنا منك يا أبا إسحاق فلو كنا كما تقول واصحابك كنا شرًا من الحمير السقّاءات. (ابن سعد، ترجمة الامام الحسين و مقتله عليه السلام، ص ۸۸)

۱۴. صحيفه سجاديه، دعای ۴۷، دعاؤه يوم العرفه.



«وَمَا أَنَا يَا رَبِّ وَمَا خَطَرِي»^{۱۵}، مگر من چی هستم که تو بخواهی من را عذاب کنی. این جوری حرف می‌زند، نه اینکه بگوید من خوبم. می‌گوید تو اگر من را عذاب کنی، قدرت اثبات می‌شود؟ می‌خواهی با عذاب من قدرت‌نمایی کنی؟ چه نیازی داری که با عذاب من قدرت‌نمایی کنی؟ من چه ارزشی دارم؟ اگر ببخشی کرم تو رو می‌آید و جلوه می‌کند.^{۱۶} بعضی تعابیر هم که بی‌نظیر است. تو اگر من را عذاب کنی دشمنان پیغمبر خوشحال می‌شوند. اگر من را ببخشی پیغمبر و اهل بیت خوشحال می‌شوند، پس بیا و اهل بیت را خوشحال کن.^{۱۷} ادبیات را ببینید. همه‌اش از این

۱۵. مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

۱۶. فَإِنْ عَفَوْتَ فَخَيْرٌ رَّاحِمٍ وَإِنْ عَذَّبْتَ فَغَيْرُ ظَالِمٍ (همان).

۱۷. إِلَهِي إِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ فِي ذَلِكَ سُرُورٌ عُدُّوكَ وَإِنْ أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ فِي ذَلِكَ سُرُورٌ نَبِيكَ وَأَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ أَنَّ سُرُورَ نَبِيكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ سُرُورِ عُدُّوكَ.

(مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی)



نقطه است که خودش را ضعیف می‌بیند، محتاج و فقیر می‌بیند.

جهل خود، سرآمد همه جهل‌ها

پس جهل پایه همه دشمنی‌هاست و پایه همه جهل‌ها، جهل ما نسبت به خودمان است. این کلام امیرالمؤمنین است: «أَعْظَمُ الْجَهْلِ جَهْلُ الْإِنْسَانِ أَمْرَ نَفْسِهِ»^{۱۸} بدترین و بالاترین جهل، این است که انسان خودش را نمی‌شناسد. «وَوَكْفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا إِلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ»^{۱۹}، برای جاهل بودن همین قدر بس که اندازه و جایگاه خودش را نمی‌داند، خودش را نمی‌شناسد. این خیلی نکته مهمی است. ما معمولاً در تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی به این نکته توجه نمی‌کنیم. عقبه داستان را تا اینجا نمی‌آوریم که یک ریشه‌ای در خودمان دارد. یک اختلالی در شناخت ما صورت

۱۸. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم، ج ۱، ص ۱۸۹.

۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳.



گرفته و هر جا که یک اختلالی در شناخت ما هست، به اختلال شناخت من به خودم برمی‌گردد. حواسم نبوده که من کی هستم که نسبت به یک چیز دیگری اشتباه کرده‌ام. این خودش یک بحث مفصلی دارد. ریشه تمام معرفت‌ها این است که خودم را بشناسم و ریشه تمام جهالت‌ها این است که خودم را نشناسم. چرا ادعای گزاف می‌کند؟ من چندروزه فلان مشکل را حل می‌کنم، لزوماً هم ممکن است دروغ نباشد و فکر می‌کند چندروزه می‌تواند فلان مشکل را حل کند، تحلیل غلطش از کجا آمده، می‌گوید ببین، من گفتگو بلام، آدم خوش اخلاقی هستم، می‌روم می‌نشینیم صحبت می‌کنیم، دو تا چیز او می‌گوید، دو تا چیز من می‌گویم، دو تا چیز او می‌دهد، دو تا چیز من می‌دهم و تمام. من این‌کاره هستم. اصل مشکل که کسی با او کار ندارد همین است. اصل عیب همین است. اصلاً تو کاره‌ای نیستی. لاحول ولاقوه



الابالله. خدا همه‌کاره است. «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^{۲۰}، «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^{۲۱}. تازه آن‌هم قواعدی دارد. همه‌اش فرمول دارد، دست من و تو نیست، فکر می‌کنم من می‌توانم، من از عهده آن برمی‌آیم. کار من است. من این‌کاره‌ام، من بلام، من این‌کاره‌ام. چقدر خداوند این‌طور مواقع ما را می‌چلاند و جهالت‌های ما را به رخمان می‌کشد. یکی از ابعاد اعجازانگیز ربوبیت خدا همین است. این ناتوانایی‌ها و نادانی‌های ما را به رخمان می‌کشد. مگر نگفتی می‌توانم بلند شو، مگر نگفتی می‌دانم، بگو ببینم. یک جاهایی با یک چیزهایی

۲۰. وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (سوره بقره، آیه ۱۶۵).

۲۱. وَلَا يَحْزَنُ كَقَوْلِهِمْ، إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (سوره یونس، آیه ۶۵).



یقه ما را می‌گیرد. یک وقت‌هایی همه چیز طبق روال است، همه چیز روبه‌راه است، از یک جاهایی یک دفعه یک چیزی را خراب می‌کند. یک وقت‌هایی هم هیچی روبه‌راه نیست. پاسپورت داری، ویزا داری، بلیت هواپیما را داری، یک دفعه از یک جایک مشکلی پیش می‌آید که نمی‌توانی بروی سفر.

درک عجز، نشانه خودشناسی

ما یک سفر کربلا رفتیم، پاسپورت من تمام شده بود، رفتم تمدید کنم گفت کارت ملی، گفتم کارت ملی درخواست داده‌ام هنوز نیامده، گفت شناسنامه، شناسنامه را دید و گفت قدیمی است و باطل کرد، پاسپورت هم نداشتیم. مطمئن شدیم که کربلا دیگر جور نمی‌شود چون نه پاسپورت داشتیم، نه کارت ملی و نه شناسنامه. ولی رفتیم کربلا. همه چیز هم در طول سفر روبه‌راه بود. این قدرت‌نمایی خداست وقتی بخواهد ببرد می‌برد. در روایت هم داریم و خیلی هم جالب



است. اصلاً این خدا خیلی فرق دارد. به قول معروف این خدا تمام زور خودش را گذاشته که ما را آچمز کند. البته این عبارت غلطی است. اصلاً آیه قرآن است که «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» خدا دارد مسخره می‌کند. یکی از اقسام مسخره کردن خدا این است که می‌گوید چی شد؟ بلد نبودی؟ جا خوردی؟ در روایت داریم که خداوند متعال برای مؤمن هیچ وقت از یک دریچه دو بار روزی نمی‌دهد. «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُرْزَقَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^{۲۳} چرا؟ چون اگر یک بار از این دریچه دارد دوباره نگوید پس از اینجا روزی می‌آید. گاهی روزی از زیر ستون می‌آید، گاهی از زیر میز می‌آید. گاهی از درمی‌آید. از هزار جای دیگر. می‌گوید من دارم روزی می‌دهم. تو به در و

۲۲. اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (سوره بقره، آیه ۱۵).
۲۳. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَبَى اللَّهُ أَنْ يُرْزَقَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (ورام، مسعود بن عیسی، تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۶۸).



میز و ستون نگاه نکن. به من نگاه کن. این مسخره کردن خداست. می‌گویند برو روزی‌ات را از زیر ستون بردار. چی شد نبود؟ خدایا من بدبخت و بیچاره‌ام، برو از جیب برادرت بردار. این‌که بدبخت‌تر و نفله‌تر از من بود و همیشه از من پول‌توجیبی می‌گرفت. حالا من اراده کرده‌ام از جیب این به تو پول بدهم. من هستم.

تو باید اقرار کنی که من نمی‌توانم. زبان حال ما در مناجات با خدا به این صورت است. می‌گوییم خدایا خلق کرده‌ای باید روزی هم بدهی. اذیت نکن و بده بیاید. طلب روزی که می‌کند این جور است. تعقیبات نماز عشاء چیست؟ می‌گویند خدایا، من زورم نمی‌رسد و توان هم ندارم که خیلی بگردم، می‌خواهم بیایم و مشغول عبادت باشم. من نمی‌توانم من را این طرف و آن طرف



پاس نده، من می‌دانم که دست خودت است.
خودت درست کن.^{۲۴}

بعضی دعاها مثل این است که ما چک خودمان را می‌گذاریم روی میز خدا که پاس کنیم. با گردن کلفتی می‌گوییم این چک با امضاء تو است و خودت گفتی «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». کجا معصوم این جور دعا کرده؟ می‌گوید تو می‌توانی ندهی، همه چیز دست تو است، این‌ها همه‌اش عبارات دعای ابوحمزه است، ولی تو

۲۴. اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ لِي عِلْمٌ بِمَوْضِعِ رِزْقِي، وَإِنَّمَا أَطْلُبُهُ بِخَطَرَاتٍ تَخْطُرُ عَلَيَّ قَلْبِي، فَاجْعَلْ لِي فِي طَلْبِهِ الْبُلْدَانَ، فَإِنَّا فِيهَا أَنَا طَالِبُ كَالْحَيْرَانَ، لَا أَدْرِي أَيْ سَهْلٍ هُوَ أَمْ فِي جَبَلٍ، أَمْ فِي أَرْضٍ أَمْ فِي سَمَاءٍ، أَمْ فِي بَرٍّ أَمْ فِي بَحْرٍ، وَعَلَى يَدِي مَنْ، وَمَنْ قَبْلَ مَنْ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ عِلْمَهُ عِنْدَكَ، وَأَسْأَلُكَ بِبَيْدِكَ، وَأَنْتَ الَّذِي تَقْسِمُهُ بِلُطْفِكَ، وَتُسَبِّبُهُ بِرَحْمَتِكَ، اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ يَا رَبِّ رِزْقَكَ لِي وَاسِعًا، وَمَطْلَبَهُ سَهْلًا، وَمَأْخَذَهُ قَرِيبًا، وَلَا تُعَنِّبِي بِطَلْبِ مَا لَمْ تُقَدِّرْ لِي فِيهِ رِزْقًا، فَإِنَّكَ غَنِيٌّ عَنِ عَذَابِي وَ أَنَا فَقِيرٌ إِلَى رَحْمَتِكَ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَجُدْ عَلَيَّ عَبْدِكَ بِفَضْلِكَ، إِنَّكَ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ. (مفاتیح‌الجنان،

تعقیبات نماز عشا)

۲۵. وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (سوره غافر، آیه ۶۰)



خودت به ما گفتی که اگر گدا به شما رو می‌زند رد نکن، از تو که خدای کریم بعید است به ما بگویی گدا را رد نکن، بعد خودمان که برای گدایی آمده‌ای ما را رد کنی.^{۲۶} ادبیاتی است که هر طرفش را نگاه می‌کنی، متوجه می‌شوی که این آدم چقدر ضعیف است، چقدر ندار است، چقدر ناتوان است. مرحوم علامه طباطبایی قائل است که اسم اعظم همین است. می‌گوید اسم اعظم ممکن است لفظ هم داشته باشد که به آن کاری نداریم، ولی حقیقت اسم اعظم همین است.^{۲۷} در این حال

۲۶. وَ أَمَرْنَا أَنْ لَا نُرَدَّ سَائِلًا عَنْ أَبْوَابِنَا وَ قَدْ جِئْتُكَ سَائِلًا فَلَا تَرُدَّنِي إِلَّا بِقَضَاءِ حَاجَتِي (مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی)

۲۷. أَنْ اللَّهُ سَبْحَانَهُ وَعِدْ إِجَابَةَ دَعْوَةٍ مِنْ دَعَاةٍ كَمَا فِي قَوْلِهِ: أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ (البقرة: ۱۸۶)، و هذا يتوقف على دعاء و طلب حقيقي، و أن يكون الدعاء و الطلب منه تعالى لا من غيره. كما تقدم في تفسير الآية. فمن انقطع عن كل سبب و اتصل بربه لحاجة من حوائجه فقد اتصل بحقيقة الاسم المناسب لحاجته فيؤثر الاسم بحقيقته ويستجاب له، و ذلك حقيقة الدعاء بالاسم فعلى حسب حال الاسم الذي انقطع إليه الداعي يكون حال التأثير خصوصاً وعموماً، ولو كان هذا الاسم هو الاسم الأعظم انقاد لحقيقته كل شيء و استجيب للداعي به دعاؤه على الإطلاق. و على هذا يجب أن يحمل ما



هرچه بگوید و هرچه بخواهد حل است. این حالش اینجوری است. با همه وجود احساس می‌کند که من هیچی ندارم. هیچ کاری نمی‌توانم بکنم، اینجا خدا می‌گوید تو هر کاری بگویی من انجام می‌دهم. تو همین یکی را بگو.

مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی این‌طور شنیدم که پسری داشتند که در بیمار بوده و در حال از دنیا رفتن بوده است، فکر کنم از مرحوم آیت‌الله فاطمی نیا شنیده‌ام. روح همه‌شان مهمان امام حسین باشد، این‌طور در ذهنم است که آقای فاطمی نیا می‌گفتند آقای بهاء‌الدینی آمد بچه را نگاه کرد، منتظر بودند ذکری یا دعایی بگویند. بچه یا مُرده بود یا رو به مُوت بود. ایشان نگاهی کرد و گفت چقدر انسان ضعیف است و بلند شد رفت. می‌گویند همان موقع بچه خوب شد.^{۲۸}

ورد من الروایات والأدعية فی هذا الباب دون الاسم اللفظی أو مفهومه. (طباطبائی، محمدحسین، المیزان، ج ۸، ص ۳۵۶).

۲۸. رک: بیانات حجت‌الاسلام فاطمی نیا (<https://www.aparat.com/v/H>)



ایشان ذکر اصلی را گفته بود. خدا همه کارها را می‌کند که ما متوجه همین بشویم، ذکر همین است. چقدر ما ضعیف هستیم. هیچ‌کس نمی‌تواند هیچ کاری بکند. این همان باور است و این ادراک درست من نسبت به خودم است و ریشه همه اشتباهات من نفهمیدن همین نکته است، ریشه همه دشمنی‌ها همین است. ریشه دشمنی با امیرالمؤمنین هم همین است. نفهمیده که چقدر ضعیف است و چقدر نادان است. چقدر نیاز دارد و چقدر محتاج است. چند تا نکته عرض کنم و بحث را تمام کنم.

در مورد حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) ما اگر خودمان را خوب بشناسیم، نسبتمان را با فاطمه زهرا پیدا می‌کنیم. ما فکر می‌کنیم بالاخره کارهایمان را خودمان می‌کنیم و داریم زندگی می‌کنیم. یک وقت‌هایی که زورمان نمی‌رسد می‌رویم سراغ اهل بیت. اکثر ما باورمان همین است. برای بچه اقدام می‌کنیم، شش ماه، یک



سال، دو سال، وقتی به پنج سال رسید، احساس می‌کنم اهل بیت باید کمک کنند و یک کاری بکنند. اگر روز اول اقدام می‌کرد و به نتیجه می‌رسید، می‌گفت من اقدام کردم و حاصل شد. در حالی که روز اولش هم از تو نبود و روز صدم هم از تو نیست و بعد از ده سال هم از تو نیست.

قدرت‌نمایی خداوند این‌گونه است که به ابراهیم پیرمرد صدسال بچه نداده^{۲۹}، همسرش هم جوان که بوده نازا بوده و الآن پیرزن است. بعد ابراهیم می‌گوید خبر داری که فرزند در راه داری؟ فَصْرٌ كَلَّتْ وَجْهَهَا^{۳۰}، همسر ابراهیم زد به صورت خودش و گفت خدا مرگم بدهد! با صدسال سن^{۳۱} حالا می‌خواهم

۲۹. دقس، فؤاد حمدو، آشنایی با زنان قرآنی، ص ۱۱۹. ترجمه فاطمه حیدری.

۳۰. فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصْرٌ كَلَّتْ وَجْهَهَا وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيْمٌ (سوره ذاریات، آیه ۲۹).

۳۱. دقس، فؤاد حمدو، آشنایی با زنان قرآنی، ص ۱۱۹. ترجمه فاطمه حیدری.



بچه دار بشوم؟ مرد غریبه آمده بودند منزل ابراهیم مهمان بودند و بشارت دادند که فرزند دار می شوی. حالا این زن اول فکر می کند این ها برای استفتاء از حضرت ابراهیم یا برای مشاوره آمده اند و یا گرفتاری خانوادگی دارند، نه. آمده خبر بدهد که همسر شما حامله است. همان جا که می گوید «فَضَحِكْتُ» در برخی تفاسیر شیعه نوشته اند که همان جا خون زنانگی دید^{۳۲} و ظاهراً آن لحظه هنوز باردار نبوده و بعداً باردار می شود. البته یک روایتی هم دارد به خاطر همین تعجیبی که کرد^{۳۳}،

۳۲. عروسی حویزی، نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۸۶.

۳۳. عن الفضل بن أبي قره قال: سمعت أبا عبد الله يقول: أوحى الله إلي إبراهيم (عليه السلام) أنه سيولد لك فقال لساره (سلام الله عليها) فقالت ألد و أنا عجوز فأوحى الله إليّ أنها ستلد و يعذب أولادها أربعمائنه سنه بردها الكلام علتى قال فلما طال على بنى إسرائيل العذاب ضجوا و بكوا إلى الله أربعين صباحاً فأوحى الله إلي موسى و هارون (عليهما السلام) يخلصهم من فرعون فحط عنهم سبعين و مائه سنه قال و قال أبو عبد الله (عليه السلام) هكذا أنتم لو فعلتم لفرج الله عنا فأما إذ لم تكونوا فإن الأمر ينتهي إلي منتهاه. (عياشى، محمد بن مسعود، تفسير عياشى، ج ۲، ص ۱۵۴).



فرزند او اسحاق بود، خدا یک گرفتاری‌هایی در نسل او قرار داد که بنی اسرائیل هستند. آیات قرآن می‌گوید «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»^{۳۴} از امر خدا تعجب می‌کنی؟ می‌گویند من جوان که بودم نازا بودم، ابراهیم می‌گوید خدا که جوان و پیر ندارد، خدایی که بدون شوهر به مریم فرزند داده، خود تو هم همین قدر عجیبی. یک جوری می‌گویند من که خود طبیعی‌ام. انگار همه را بشر ساخته و او را خدا ساخته. همه را خدا ساخته. انگار خدا می‌نشیند این‌ها را سرهم می‌کند و بعد می‌بیند جفت نشد و بشر نمی‌شود. آن قدر سرهم می‌کند تا بالاخره یکی درست بشود و بعد بگوید آخ جون بشر درست شد. خدا اراده کند محقق می‌شود. خدا فرق می‌کند. چرا؟ چون ما احساس می‌کنیم

۳۴. قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ۖ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. (سوره هود، آیه ۷۳).



خیلی کارها از دست ما برمی‌آید. به امام هم که می‌خواهیم مراجعه کنیم می‌گوییم بین هشتاد درصد مسائل زندگی حل است و بیست درصد می‌ماند که آن هم خودم مراجعه می‌کنم، همان کاری که خلیفه دوم با امیرالمؤمنین کرد، گفت ما که سیاست، حکومت، مملکت، این‌ها را که بلدیم، بیست درصد می‌ماند که آن را من خودم به شما ارجاع می‌دهم. این را اقدام بکنید یا نکنید می‌فرستم خدمت شما.^{۳۵}

نادانی بشر همین است. این‌که نمی‌دانی کی است و چی است. یا نمی‌داند در هر لحظه به خدا محتاج است و به امام که واسطه بین او و خداست محتاج است. در هر قدمی محتاج است و در هر

۳۵. عمر بن خطاب در ۱۰ سال و ۵ ماه (۱۲۵ ماه) دوران خلافت، ۸۵ مورد به حضرت امیر علیه‌السلام مراجعه داشته است. (عسکری، نجم‌الدین، علی و الخلفاء، ص ۹۹ تا ۲۳۳ به نقل از: سایت قول معروف، ۱۴۰۱/۰۳/۱۰ تاریخ بازدید ۱۴۰۲/۱۰/۱۸، لینک:



ذره‌ای محتاج است که این بحث مفصلی است که شب‌های بعد باید به آن پردازیم. چند کلمه نکات دیگری هست که عرض کنم و بحث را تمام کنیم، چون ممکن است چند دقیقه‌ای طول بکشد.

درک نقش اهل بیت علیهم السلام در زندگی ما

ما در خیلی از مسائل زندگی خودمان، نقش اهل بیت (علیهم السلام) را خیلی جدی نمی‌بینیم. در یک سری مسائل خاص مثل بیماری و این‌ها. احساس می‌کنیم یک ربطی هم باید داشته باشد و از یک کسی یک چیزی می‌خواهیم، مثلاً از حضرت عباس (علیه السلام) که خیلی پرزور بوده است.

یک نفر گفته بود برای زندانی‌ها به موسی بن جعفر متوسل می‌شوید، این آقا خودش وقتی در دنیا بود که همه‌اش زندان بود! این نمی‌فهمد. نمی‌داند که اتفاقاً قاعده و سری در همین است که حالا بحث مفصلی است. ولی این منظورش



این است که اگر این آقا می‌توانست چرا خودش در زندان بود؟ یک روایتی هم دارد. مضمون روایتی است که اگر یادم بود در شب‌های بعد برای شما می‌گویم. همین را متلک می‌انداختند در دوره‌هایی. نمی‌داند، نمی‌شناسد و فکر می‌کند هرکسی با چیزی که تناسب دارد باید عمل کند، نمی‌داند که همه قدرت عالم در چنگ این‌هاست چون در چنگ خدا هستند.

اگر انسان فهمید که چقدر ضعیف است، تازه می‌فهمد که چقدر به این‌ها محتاج است. این‌که فرمود نمک سفره‌تان را هم از ما بخواهید، همین را هم به آن‌ها محتاج هستیم و همین هم از صدقه سر آن‌هاست. «بیمنه رزق الوری»^{۳۶} مگر در زیارت جامعه کبیره نمی‌خوانیم که نزول باران و امثال آن، همه به عنایت امام زمان و به اراده

۳۶. الْحُجَّةُ الْخَلْفُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الْمُرْجَى الَّذِي بِنِقَائِهِ بَقِيَتْ الدُّنْيَا وَ بِيَمِينِهِ رُزْقُ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ ثَبَّتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ (مفاتیح‌الجنان، دعای عدیله)



ایشان است.^{۳۷} این بارانی که می بارد. می گوید ابر آمد و باران بارید، کی اجازه داد که ابر بیاید؟ با اراده و اجازه کی بود؟ ما محتاج هستیم. این ها مادیات است و معنویات از این شدیدتر. انگار تا کارد به استخوان نرسد، نمی آیم. این یکی از گرفتاری های ماست. از همان ابتدا شیرفهم نمی شویم. خودمان سرمان را پایین می اندازیم و گردن را کج می کنیم که آقا من نمی توانم.

بعضی روایات دارد که بعضی وقت ها خداوند متعال بعضی گرفتاری ها را که ایجاد می کند به خاطر همین است. اگر از اول طرف همین را می گفت این قدر گرفتار نمی شد. اول که فکر می کرد پولدار است، وام هم که می دهند، آن هم که هماهنگ است، فلانی هم که قول داده، اگر احياناً جور نشد به فلانی هم می گوئیم. خدا هم

۳۷. بِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ يَمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بَازِيَهُ (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره).



می‌گوید برو و قشنگ چرخ‌های خودت را بزن،
قشنگ که آچمز شد، خدا یک پوزخندی به او
می‌زند و می‌گوید ندادند؟ حالا فهمیدی کار دست
کی است؟ بیا بگیر و برو. از یک جایی در باز می‌شود
و مشکل حل می‌شود.

ماجرای عنایت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها به

مجاهدان حزب‌الله لبنان

یک قضیه‌ای را بگویم که به این ایام هم مرتبط
است. توسل و توجه به اهل بیت ببینید اثرش چی
است. مرحوم آقای ری شهری یک کتابی دارند به
نام خاطره‌های آموزنده. کتاب قشنگی است و
مطالب جالبی دارد. در صفحه ۱۵ کتاب یک
قضیه‌ای را نقل می‌کنند که من از روی کتاب برای
شما می‌خوانم.^{۳۸}

۳۸. محمدی ری شهری، خاطره‌های آموزنده، ص ۱۵ تا ۱۹.



این خاطراتی است که خود ایشان شنیده بود.
می‌گوید:

«دو ماه بعد از پیروزی بزرگ حزب‌الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه بر صهیونیست‌ها، در تاریخ ۱۳۸۵/۷/۲۳ که ۲۱ رمضان ۱۴۲۸ می‌شود، آقای سید حسن نصرالله رهبر حزب‌الله در ضیافت افطاری در تهران حضور یافت. این جانب (آقای ری شهری) که در جلسه حضور داشتم از ایشان عامل پایان یافتن جنگ ۳۳ روزه را پرسیدم. گفتم چی شد که یک دفعه جنگ تمام شد؟ ایشان پاسخ داد، جنگ را حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) پایان داد. این پاسخ برای ما شگفت‌انگیز بود. البته من پیش‌ازاین به‌طور اجمال عنایت حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) را شنیده بودم.»

از ویژگی‌های خوبی که آقای ری شهری دارند این است که خیلی اهل دقت بوده، ضبط دقیق داشته است. دو بار این قضیه را نقل می‌کند. یک بار قضیه را از قول سید حسن نصرالله تعریف می‌کند و



یک بار از قول حاج ابوالفضل که اصل قضیه برای او پیش آمده، یعنی بعداً رفته لبنان حاج ابوالفضل را پیدا کرده که بنده هر دو را برای شما می خوانم و هر دو جالب است و به این ایام هم ربط دارد و نکاتی هم دارد.

«ایشان در تبیین چگونگی آتش بس در جنگ فرمود: ان شاء الله مردم غزه هم برسند به این موضوع که باید به اهل بیت پناه بیاورند. خیلی کارشان جلو می افتد. اسرائیل در جنگ زمینی پیشرفتی نداشت. هزار نفر در برابر چهل هزار نفر مقاومت می کردند، اما در روزهای پایانی جنگ با هلی برد شبانه که از پشت نیرو می رساند، پشت نیروهای ما نیرو پیاده می کرد، این اقدام برای ما خیلی خطرناک بود، چون در آن زمان برای ما زدن هلی کوپترهای اسرائیلی در شب امکان پذیر نبود. بعد شروع کرد این را از قول فرمانده عملیات جنوب لبنان تعریف کرد. فرمانده جنوب آقای حاج ابوالفضل است. می گوید بعد از نماز مغرب و



عشاء برای رفع خستگی قدری استراحت کردم، در عالم رؤیا به محضر حضرت زینب مشرف شدم و از ایشان خواستم که برای حمایت از نیروهای حزب الله کاری انجام بدهند. ایشان فرمود از من کاری ساخته نیست؛ و اشاره کرد به مادرش حضرت فاطمه (سلام الله علیها) که مشکل را با ایشان حل کنید. می‌گفت به خودم گفتم حضرت زینب ماجرای کربلا را دیده لذا، مشکلات ما برایش اهمیت زیادی ندارد.»

بعد که از قول خودش نقل می‌کند خیلی قشنگ‌تر است، الآن دارم اجمالی می‌گویم و رد می‌شوم. «می‌گویند خدمت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) رفتم و به ایشان شکایت کردم. ایشان فرمود خدا با شماست و ما هم برای شما دعا می‌کنیم. مجدداً اصرار کردم.»

خود این اصرار یک سری دارد.

«مجدداً اصرار کردم، ایشان فرمود ببینم. بار سوم ضمن اصرار پیشنهاد کردم که لااقل یکی از



هلی کوپترهای دشمن را که با آنها نیرو هلی برد می‌کند ساقط کنید.

ایشان در پاسخ این پیشنهاد فرمود بسیار خوب. در این حال حضرتش دستمالی را از زیر چادر بیرون آورد و به طرف بالا پرتاب کرد.»

این را حاج قاسم هم در یک فیلمی تعریف می‌کنند.

«و فرمود خواسته شما انجام شد. از خواب بیدار شدم، به اتاق دیگری که جمعی از فرماندهان حضور داشتند آمدم، ماجرا را توضیح دادم، همان موقع تلفن زنگ زد، یکی از حاضرین تلفن را برداشت، چند کلمه‌ای صحبت کرد و حالش دگرگون شد و به سجده افتاد. سپس گفت هلی کوپتر دشمن ساقط شد. بعد معلوم شد در همان لحظه‌ای که حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دستمال را به آسمان پرتاب کرده، یکی از هلی کوپترهای دشمن توسط یکی از نیروهای حزب الله به گونه‌ای معجزه‌آسا هدف قرار گرفته.»



ما فکر می‌کنیم حضرت زهرا (سلام الله علیها) زدند. این موشکی که این زد، آن دستمال حضرت زهرا (سلام الله علیها) کار را کرد و این موشک ظاهر دستمال است؛ یعنی موشک را کی زد؟ هلی کوپتر را دستمال حضرت زهرا (سلام الله علیها) زد یا نیروی حزب الله؟ خدا به پیغمبرش چی می‌گوید؟ «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ»^{۳۹}. تو یک خاکی پاشیدی، ولی من زدم. ما فکر می‌کنیم بقیه تیر و موشکی که ما می‌زنیم، این را خودمان زده‌ایم. داعشی‌ها را ما زده‌ایم، یک وقت‌هایی هم شرایط طوری می‌شود که اهل بیت کمک می‌کنند، در صورتی که همه را آن‌ها زده‌اند. او اشراف دارد به این جسم و روح و فکر و فهم و دست و قوه و بازوی تو. او به نتیجه می‌رساند، اراده اوست که در

۳۹. سوره انفال، آیه ۱۷.



خواب به این شخص به این صورت نشان داده‌اند.

این‌ها چرا پیش می‌آید؟ چون خودمان را نمی‌شناسیم؛ یعنی چی؟ یعنی فکر می‌کنیم ما کارهای هستیم درحالی‌که همه‌کاره آن‌ها هستند. حالا داستان چه بود؟

می‌گوید:

«شخصی که هلی‌کوپتر را ساقط کرد در توضیح این اقدام می‌گفت در اتاق بودم به دلم القاء شد»
دل دست کی است؟ همه نکته همین جاست که اینجا را هیچ‌کس راه ندارد و این اختصاصی اهل بیت است. اینجا خط قرمز و قرق‌گاه خدا، دل است. شیطان هم وقتی نفوذ پیدا کرد به آدمیزاد، خداوند گفت هر جا خون جاری است برو، «مجری الدم»^{۴۰}، یعنی در تمام بدن ما شیطان

۴۰. ان الشیطان لیجری من ابن آدم مجری الدم فی العروق. (ابن ابی‌جمهور، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۳).



جاری است. دل را گفت اینجا مال خودم است و نمی‌توانی بروی، این مال خودم است.

در این دلی که کسی را راه نمی‌دهد، چه کسانی را راه داده؟ اهل بیت را. دل‌ها را متمایل به این‌ها آفریده و دل‌ها را دست این‌ها داده است. می‌گوید: به دلم القاء شد که موشکی بردارم و بروم بیرون.

ببینید داستان چقدر عجیب است. کی به فکرش خطور می‌کند که چنین کاری بکند. آن‌ها وقتی می‌خواهند قدرت‌نمایی بکنند و عجز ما را نشان بدهند و نشان بدهند که ما چقدر بیچاره هستیم از این کارها می‌کنند.

((به دلم القاء شد موشک را بردارم و بروم بیرون. بیرون رفتم و احساس کردم موشک علامت می‌دهد ولی در آسمان چیزی پیدا نیست. شلیک کردم، ناگاه دیدم چیزی در آسمان آتش گرفت و باسرنشین‌ها سقوط کرد.))

آقای ری شهری می‌گوید:



«این جانب مایل بودم این کرامت بزرگ را از زبان حاج ابوالفضل فرمانده عملیات جنوب بشنوم تا اینکه در تاریخ ۱۳۸۸/۱/۴ یعنی سه سال بعد، در بازدیدی که از مناطق عملیاتی جنگ ۳۳ روزه داشتم موفق شدم در شهر صور با ایشان دیدار کوتاهی داشته باشم. وی از طریق مطالعه کتاب میزان الحکمه با نام من آشنا بود. ضمن گفتگو او (حاج ابوالفضل) را شخصی آگاه و دوست‌داشتنی یافتم. به ایشان عرض کردم از موقعی که جریان رؤیای شما در مورد چگونگی پایان یافتن جنگ ۳۳ روزه از آقای سید حسن نصرالله شنیدم، مترصد بودم که شما را زیارت کنم و ماجرا را از زبان شما بشنوم.

ایشان به تفصیل ماجرا را به زبان عربی تعریف کرد که ترجمه آن چنین است:

شب جمعه بود، پنجشنبه شب ۱۳۸۵/۵/۱۹. پانزده رجب ۱۴۲۷. پانزده رجب روز رحلت حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) است. حضرت زینب را در



همان شب در خواب دیده بود. سه روز مانده به پایان جنگ. از اتاقم به اتاق دیگری رفتم تا نماز مغرب و عشاء را بخوانم. برادرانم یعنی فرماندهان جبهه روزه مستحبی گرفته بودند.»

حالا چهارتا احمق می‌گویند روزه و دعا و صدقه و این‌ها چه خاصیتی دارد؟ یک جا از قول آقای بهجت نقل قول کردم که ایشان فرموده وقتی در ترافیک گیر می‌افتی برای رفع ترافیک مداومت کنید بر ذکر شریف صلوات. یکی از رفقا بعد از جلسه آمد و گفت یک پیرمرد که انتهای جلسه نشسته بود وقتی این را گفتم، می‌گفت: جاده که نسازیم، خیابان هم درست نکنیم و فقط صلوات بفرستیم ترافیک هم حل می‌شود.

نه. اگر از عقلت استفاده نکنی که اصلاً مسلمان نیستی. فرمود کسی که عمل نمی‌کند اصلاً



دعایش مستجاب نیست^{۴۱}، چون کفران نعمت کرده و کافر است. خدا به تو نعمت داده و می‌گویی این را می‌گذارم توی جیبم. همین را استفاده کن، از عقل استفاده می‌کنند، جاده درست می‌کنند، خیابان درست می‌کنند، همه این‌ها سر جای خودش، تو فکر می‌کنی ترافیک برای چی است و حل ترافیک با چی است؟ اگر جاده‌ها را گشاد کنند مشکل حل می‌شود؟ یک عوامل ملکوتی دارد، به بالاها هم ربط دارد که در این مورد باید مفصل صحبت کنیم. اصل قضیه و اصل گره در عالم ملکوت است. اصل گشایش هم در عالم ملکوت است.

حاج ابوالفضل می‌گوید:

۴۱. مَثَلُ الَّذِي يَدْعُو بِغَيْرِ عَمَلٍ كَمَثَلِ الَّذِي يُرْمِي بِغَيْرِ وَتَرٍ (حلی، ابن فهد، عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۳۰۲) همچنین روایت: اربعة لا يستجاب لهم دعوة: رجل جالس فی بيته يقول: اللهم ارزقني، فيقال له: الم امرک فی الطلب؟ و رجل كانت له امرأة فاجرة فدعا عليها، فيقال له: الم اجعل امرها اليك؟ و رجل كان له مال فافسده، فيقول: اللهم ارزقني، فيقال له: الم امرک بالاقتصاد؟ (راوندي، قطب الدين، دعوات، ص ۳۳).



«روزه مستحبی گرفته بودند و در اتاق دیگری بودند و من روزه نبودم. گفتم چند دقیقه استراحت کنم تا در افطار از آن‌ها عقب نمانم. در همان مصلی دراز کشیدم و نفهمیدم که خواب رفتم یا بیدار بودم، چون فرصتی برای خوابیدن نبود.»

این قدر قضیه جالب است، شاید خواب هم نبوده.

«در همین حال بین خواب و بیداری متوسل به خانم حضرت زهرا (سلام الله علیها) شدم و درخواست شفاعت کردم.»

شفاعت یعنی سررشته همه اسباب دست شماست، از یک کانال دیگر که شما می‌دانید من نمی‌دانم، شما از یک کانال دیگر حل کنید. شفاعت که فقط مال قیامت نیست.

«دیدم حضرت زهرا (سلام الله علیها) در قسمت راست اتاق، در حدود دو متر فاصله از من ایستاده و خانم زینب (سلام الله علیها) هم در سمت راست



ایشان ایستاده است. با خود گفتم دیدن خانم زینب (سلام الله علیها) غم‌ها را برطرف می‌کند. به حضرت زهرا (سلام الله علیها) سلام کردم و عرض کردم ما شیعیان در سختی جان‌فرسایی هستیم. همه مشکل ما با دیگران هم به خاطر شما و دوستی شماست. چون سنگ شما را به سینه می‌زنیم، پدر ما را درمی‌آورند. فرمود می‌دانم. رهایتان نمی‌کنم و همواره برایتان دعا می‌کنم.»

یعنی بعد از این دیگر هیچی لازم نیست و همین یکی کفایت می‌کند. رهایتان نمی‌کنم. کسی که همه چیز در دست اوست، کلید همه قفل‌های عالم توی مشت اوست این را می‌گوید.

«عرض کردم ما همین الآن طاقتمان سر آمده، انقطاع. فرمود نترس.

حضرت زینب (سلام الله علیها) بسیار مهربان و دلسوز بود، اما چهره‌اش بسیار گرفته و غمگین بود. احساس کردم صدها سال از عمرش گذشته. با خودم گفتم این خانم غم‌ها و ماتم حسین



(علیه‌السلام) را در کربلا تحمل کرده و به مصیبت‌ها عادت کرده، شایسته است که من از ایشان بیشتر بخواهم. همین‌طور دودل بودم که از ایشان خواستم بیشتر مساعدت و عنایت بفرمایند. ایشان اشاره کردند به مادرشان حضرت فاطمه (س).

خدمت ایشان رفتم و مشکلات جنگ را توضیح دادم، حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) وقتی دید من در وضعیت ناگواری هستم از زیر یقه چادرش دستمال نازک زردرنگی را بیرون آورد.»
خود رنگ زرد هم داستان دارد.

«و فرمود: تمام شد. تو آرام باش من در مورد پرواز [هلیکوپترها] اقدام می‌کنم.

در این حال ایشان متوجه آسمان شد و فرمود: بسم‌الله الرحمن الرحیم و با دستش کاری انجام داد [دستمال را به آسمان پرتاب کرد] و مجدداً بازگرداند و به من فرمود: شما ان‌شاء‌الله در امان هستید.



پس از چند لحظه، دیگر ایشان را در اتاق ندیدم و شروع کردم به گریه کردن و از خدای پاک و والا سپاسگزاری کردم. سپس وارد اتاق دیگر شدم که چهار نفر از مسئولان آنجا بودند.

حاج مالک، سید علاء بن سید ابراهیم و ابو محمد نشسته بودند و می‌خواستند غذا بخورند. آنچه دیده بودم را برای آنان تعریف کردم. پس از پانزده دقیقه از منطقه عملیات تماس گرفتند و گفتند: همین الآن هواپیمای اسکورسی اسرائیل، به نام «پرنده یعصور»، سقوط کرد. آن‌ها گفتند این هواپیما، پنجاه نفر خدمه پرواز داشت.

برادر مالک مسئول «قوات نصر» تلفن را گرفت و الله‌اکبر سر داد و سجده شکر به جا آورد و گفت: این از برکات اهل بیت علیهم‌السلام است که به دعاهای شما و رهبری به دست آمد.

آن برادر که موشک شلیک کرد در روستایی نزدیک روستای یاطر و روستای بیت لیف بود که هواپیماهای اسرائیلی آنجا در حال پرواز بودند.»



این کار اهل بیت است. یک بشارت هم بدهم، یکی از دوستان که گاهی در این جلسات هم شرکت می‌کنند، خانمش معمولاً خواب‌های خوبی می‌بیند. می‌گوید روز پانزده مهر، ۷ اکتبر، خانمم ساعت هفت یا هشت صبح بود که تلفن زد به من. معمولاً هم این خانم خواب‌های خوبی می‌بیند. این آقا می‌گفت خانمم زنگ زد و گفت فلسطین خبری است؟ گفتم همه فهمیدند، طوفان الاقصی اتفاق افتاده، مگر متوجه نشدی؟ می‌گوید نه می‌پرسد پس از کجا سؤال می‌کنی خبری شده؟ گفتم من خواب بودم دیدم نقشه کره زمین است، نقشه اسرائیل است و حضرت زهرا (سلام الله علیها) روی نقشه اسرائیل ایستاده بودند و یک تکان به چادرشان دادند تمام اسرائیل موشک باران شد. از خواب پریدم و گفتم حتماً در فلسطین اتفاقاتی افتاده است.

اگر کسی این نیاز را فهمید، تازه متوجه می‌شود که ما در این عالم یک دلسوز و محب واقعی داریم که



با همه وجود خیرخواه ما است و آن هم اهل بیت هستند و در رأس همه آنها هم حضرت زهرا (سلام الله علیها) هستند. این محبت مادری تعارف و مجاز و اینها نیست، این کاملاً واقعی است. فیلمی که حاج قاسم های‌های گریه می‌کرد و می‌گفت من در فلان عملیات محبت مادری حضرت زهرا (سلام الله علیها) را دیدم، دیدم که چه می‌کند. توضیح نداده که چی دیده، ولی می‌گوید محبت مادری را دیدم و همه هم در نقل‌های تاریخی وقتی که یک عده دل‌شکسته بودند و کم آورده بودند و نیاز به کمک داشتند، محبت مادری حضرت زهرا (سلام الله علیها) را درک کرده بودند.

روضه حضرت زهرا سلام الله علیها

امشب مادر زائر پسر است. امشب شب جمعه است. مادر خلوتی با این بچه دارد و صدا می‌زند



«بَنِي قَتْلُوكَ وَ مَا عَرَفُوكَ»^{۴۲}. تو را کشتند و نشناختند. ندانستند تو کی هستی و چه محبتی داری.

یک قضیه‌ای را از محبت مادری نقل کنم. این را خیلی‌ها نقل کرده‌اند^{۴۳} و مرحوم شیخ عباس هم

۴۲. يَا بَنِي قَتْلُوكَ وَ مَا عَرَفُوكَ وَ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوكَ. (خصیبی، حسین بن حمدان، هدایة الكبرى، ص ۲۰۷).

۴۳. وَ رَأَتْ سُكَيْنَةَ فِي مَنَامِهَا وَ هِيَ بِيَدِ مَشَقِّ كَأَنَّ خَمْسَةَ نُجُبٍ مِنْ نُورٍ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ عَلَى كُلِّ نَجِيبٍ شَيْخٌ وَ الْمَلَائِكَةُ مُحَدِّقَةٌ بِهِمْ وَ مَعَهُمْ وَصِيفٌ يَمْشِي فَمَضَى النُّجُبَ وَ أَقْبَلَ الوَصِيفُ إِلَى وَ قَرَّبَ مِنِّي وَ قَالَ يَا سُكَيْنَةُ إِنَّ جَدَّكَ يَسَلُّمْ عَلَيْكَ فَقُلْتُ وَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ يَا رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ قَالَ وَصِيفٌ مِنْ وَصَائِفِ الْجَنَّةِ فَقُلْتُ مَنْ هُوَ لِأَيِّ الْمَشِيخَةِ الَّذِينَ جَاءُوا عَلَى النُّجُبِ قَالَ الْأَوَّلُ أَدَمُ صَفْوَةٌ اللَّهِ وَ الثَّانِي إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ وَ الثَّلَاثُ مُوسَى كَلِيمُ اللَّهِ وَ الرَّابِعُ عِيسَى رُوحُ اللَّهِ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا الْقَائِضُ عَلَى لِحْيَتِهِ يَسْقُطُ مَرَّةً وَ يَقُومُ أُخْرَى فَقَالَ جَدُّكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقُلْتُ وَ آيَنَ هُمْ قَاصِدُونَ قَالَ إِلَى أَبِيكَ الْحُسَيْنِ فَأَقْبَلْتُ أَسْعَى فِي طَلَبِهِ لِأَعْرِفَهُ مَا صَنَعَ بِنَا الطَّالِمُونَ بَعْدَهُ - فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلْتُ خَمْسَةَ هَوَادِجٍ مِنْ نُورٍ فِي كُلِّ هَوَادِجٍ امْرَأَةٌ فَقُلْتُ مَنْ هَذِهِ النِّسْوَةُ الْمُقْبِلَاتُ قَالَ الْأُولَى حَوَاءُ أُمِّ الْبَشَرِ وَ الثَّانِيَةُ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَ الثَّلَاثَةُ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ الرَّابِعَةُ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ الْخَامِسَةُ الْوَاضِعَةُ يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا تَسْقُطُ مَرَّةً وَ تَقُومُ مَرَّةً وَ تَقُومُ أُخْرَى فَقُلْتُ مَنْ فَقَالَ جَدَّتُكَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أُمُّ أَبِيكَ فَقُلْتُ وَ اللَّهُ لِأَخْبَرَنَهَا مَا صَنَعَ بِنَا فَلَجِغْتُهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبْكِي وَ أَقُولُ يَا أُمَّتَاهُ جَعِدُوا وَ اللَّهُ حَقَّنَا يَا أُمَّتَاهُ



در نفس المهموم این قضیه را نقل کرده^{۴۴}، مرحوم مجلسی هم در جلد ۴۵ بحار نقل کرده^{۴۵}، قضیه مربوط به کاروان اسرای کربلاست. می‌گوید حضرت سکینه در دمشق بعد از چند روزی که این‌ها از قضیه ورودشان به دمشق گذشته، خوابی می‌بیند.

می‌دانید که قضیه دمشق چقدر برای این خانواده سخت و سنگین بود. می‌گوید در خواب دیدم پنج ناقه و مرکب از نور دارد می‌آید سمت من و بر هرکدام یک پیرمرد نشسته و ملائکه هم دور این‌ها و یک تعداد خادم در اطراف این‌ها هستند و با این‌ها حرکت می‌کنند. این‌ها آمدند سمت ما و

بَدُّوْا وَ اَللّٰهُ شَمَلْنَا يَا اُمَّتَاهُ اِسْتَبَاحُوْا وَ اَللّٰهُ حَرِيْمَنَا يَا اُمَّتَاهُ قَتَلُوْا وَ اَللّٰهُ الْحُسَيْنَ اَبَانَا فَقَالَتْ كَفِيْ صَوْتِكَ يَا سَكِيْنَةُ فَقَدْ اَفْرَحْتَ كَبِدِيْ وَ قَطَعْتَ نِيَّاطَ قَلْبِيْ هَذَا قَوْمِيْصُ اَبِيْكَ الْحُسَيْنِ مَعِيَ لَا يَفَارِقُنِيْ حَتّٰى اَلْقَى اَللّٰهُ بِهٖ ثُمَّ اِنْتَبَهَتْ وَ اَرَدَتْ كِتْمَانَ ذٰلِكَ الْمَنَامِ وَ حَدَّثَتْ بِهٖ اَهْلِيْ فَشَاعَ بَيْنَ النَّاسِ .

(ابن نما، جعفر بن محمد، مشیرالاحزان، ج ۱ ص ۱۰۴)

۴۴. قمی شیخ عباس، نفس المهموم، ص ۴۵۴.

۴۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.



آن خادم‌ها هم آمدند سمت ما و به من نزدیک شدند و به من گفت «يَا سُكَيْنَةُ إِنَّ جَدَّكَ يُسَلِّمُ عَلَيْكَ» به من گفت سکینه جد تو یعنی پیغمبر، به تو سلام می‌رساند. من گفتم «عَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ» و من گفتم سلام بر پیغمبر. بعد پرسیدم تو کی هستی؟ گفت من یکی از کنیزان بهشتی و خادمان بهشتی هستم. گفتم این افرادی که روی مرکب‌ها هستند کی هستند؟ گفت اولی حضرت آدم است، نفر دوم حضرت ابراهیم است، نفر سوم حضرت موسی است، نفر چهارم عیسی روح‌الله است. گفتم این کی است که دست به محاسنش گرفته. «يَسْقُطُ مَرَّةً وَ يَقُومُ أُخْرَى» می‌خورد زمین و بلند می‌شود؟ گفت «جَدُّكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)». این مصائبی که این خانواده در شام دیدند. فرمود این جد تو پیغمبر است؛ و گفتم «وَ أَئِنَّ هُمْ قَاصِدُونَ؟» این‌ها کجا دارند می‌روند. از روایت این‌طور فهمیده می‌شود که ظاهراً شب جمعه



بوده است. پاسخ داد: «إِلَىٰ أَيْبِكَ الْحُسَيْنِ»،
این‌ها دارند می‌روند. کربلا.

حالا بروید در عمق روایت و بسوزید و بروید در مصیبت فاطمیه. می‌گوید «فَأَقْبَلْتُ أَسْعَىٰ فِي طَلَبِهِ» شروع کردم به دنبال او دویدن که به او بگویم یا رسول الله بعد از تو با ما چه‌ها که نکردند. می‌گوید داشتم می‌رفتم که دیدم پنج هودج دیگر وارد شد. پنج مرکب نورانی دیگر وارد شد که داخل هرکدام یک زن بود. گفتم «مَنْ هَذِهِ النِّسْوَةُ الْمُقْبَلَاتُ؟» گفت «الْأُولَىٰ حَوَاءُ أُمُّ الْبَشَرِ»، گفت اولی حضرت حوا است. «وَالثَّانِيَةُ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاجِمٍ»، دومی حضرت آسیه «وَالثَّالِثَةُ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ»، سومی مریم و «وَالرَّابِعَةُ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ»، چهارمی حضرت خدیجه «وَالْخَامِسَةُ الْوَاضِعَةُ يَدَهَا عَلَىٰ رَأْسِهَا تَسْقُطُ مَرَّةً وَ تَقُومُ مَرَّةً وَ تَقُومُ أُخْرَىٰ»، دیدم یک خانمی هم هست که بر سر می‌زند و می‌نشیند و بلند می‌شود. گفتم این خانم کی است که بر سر می‌زند؟ گفت: «جَدَّتُكَ



فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أُمُّ أَبِيكَ.)) این مادر پدر تو
فاطمه (سلام الله علیها) است. آنجا رفت به پیغمبر
بگوید نشد.

سکینه می گوید اینجا گفتم: ((وَاللَّهِ لَأُخْبِرَنَّهَا مَا
صُنِعَ بِنَا)) می روم و به مادرم می گویم با ما چه
کردند. این همان خانمی است که به بچه های
حزب الله لبنان گفته بود ما شما را رها نمی کنیم.
حواسمان به شما هست و شما را دعا می کنیم.
اینجا بچه های خودش دارند سیلی می خورند.
((فَلَجِحْتُهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبِي)) رسیدم به
مادرم و در مقابل او شروع کردم به گریه. گفتم: يَا
أُمَّتَاهُ جَعَدُوا وَاللَّهِ حَقْنَا)) مادرا! به خدا حق ما را
انکار کردند. ((يَا أُمَّتَاهُ بَدَدُوا وَاللَّهِ شَمَلْنَا)) ای مادرا!
ما را پراکنده کردند. مردان ما را گرفتند و کاروان ما
چطور وارد کربلا شد و چطور برگشت. ((يَا أُمَّتَاهُ
اسْتَبَاحُوا وَاللَّهِ حَرِيمَنَا)) ای مادرا! به خدا حریم ما
را هتک کردند. ((يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَاللَّهِ الْحُسَيْنَ أَبَانَا))
مادرا! به خدا که حسین پدرمان را کشتند.



می‌گوید مادر خطاب کرد و فرمود: «كُفِّي صَوْتَكِ يَا سُكَيْنَةُ فَقَدْ أَقْرَحَتِ كَبِدِي» فرمود مادر آرام بگیر، جگرم را تکه‌تکه کردی. «وَوَقَطَعْتَ نِيَّاطَ قَلْبِي»، بندهای دلم را پاره کردی. می‌گوید چیزی به من نشان داد. آنجا دستمال زرد را قبلاً گفتم خدمت شما، که بیرون کشید و کار تمام شد. دیدم مادرم چیزی به من نشان داد و گفت: «هَذَا قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ مَعِي» این پیراهن پدرت حسین است. «لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ» فرمود این را از خودم جدا نمی‌کنم تا قیامت بشود و این را بیرون بیاورم و در پیشگاه خدا نشان بدهم. انتقام این پیراهن و لباس را بگیرم.

این کدام پیراهن است؟ ظاهراً همان پیراهنی است که خود مادر برای اباعبدالله دوخته بوده است. خیلی قرائن برای این داریم. چون سال‌ها هم گذشته، لباس مندرس شده بوده. داستان این پیراهن چی است؟ وقتی خواست به میدان برود، به خواهرش زینب فرمود یک پیراهن کهنه



بیاور که من زیر همه لباس‌هایم بپوشم.^{۴۶} می‌خواهم لباسی باشد که کسی به آن رغبت نکند و آن قدر ظاهرش آشفته است و مندرس است که بگویند دیگر ارزش ندارد، مخصوصاً در یک بدنی که پر از نیزه و تیر و شمشیر است و زخم برداشته، کسی به این لباس طمع نکند، می‌خواهم تنم روی زمین عریان نشود و من را عریان نکنم. جان به قربان آقایی که «قتلوه عطشانا و طرحوه عریانا»^{۴۷}، با لب تشنه کشتند و با تن عریان رها کردند.

۴۶. قَالَ الْحُسَيْنُ ع ابْغُوا لِي ثَوْبًا لَا يَرْغَبُ فِيهِ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجْرَدَ مِنْهُ... (ابن طاووس، لهوف، ص ۱۲۳) و ائتونی بثوب لا يرغب فيه البسه غير ثيابي لا اجرد فاني مقتول مسلوب... (ابومخنف ازدي، مقتل الحسين، ص ۱۹۴).

۴۷. في الموائد: إذا ظهر القائم (عج) قام بين الركن و المقام و ينادى بندايات خمسة: الأول: ألا يا أهل العالم أنا الإمام القائم، الثاني: ألا يا أهل العالم أنا الصمصام المنتقم، الثالث: ألا يا أهل العالم إن جدّي الحسين قتلوه عطشان، الرابع: ألا يا أهل العالم إن جدّي الحسين عليه السلام طرحوه عريانا، الخامس: ألا يا أهل العالم إن جدّي الحسين عليه السلام سحقوه عدوانا (يزدي حائري، على، إلزام الناصب، ج ۲، ص ۲۳۳).



الا لعنت الله على القوم الظالمين.

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.^{٤٨}

خدایا در فرج امام زمان تعجیل بفرما!

قلب نازیشان از ما راضی بفرما!

عمر ما را نوکری حضرتش قرار بده!

نسل ما را از نوکران حضرتش قرار بده!

اموات، علما، شهدا، فقها، امام راحل، ذوی

الحقوق، ذوی الارحام این شب جمعه کربلا

مهمان ابا عبدالله و فاطمه زهرا قرار بده!

شب اول قبر فاطمه زهرا را به فریاد ما برسان!

مریض‌های اسلام را به آبروی زینب کبری

(سلام الله علیها) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

شفای عاجل و کامل عنایت بفرما!

شر ظالمین خصوصاً آمریکا و اسرائیل را به

خودشان برگردان!



سلسله جلسات برای امامت

فصل سوم: تالایق جانان شوی - جلسه اول

به آبروی زهرای اطهر ریشه این‌ها را بکن!
امت اسلام فتح و ظفر نهایی عاجلاً عنایت بفرما!
رهبر عزیز انقلابمان را حفظ و نصرت عنایت بفرما!
مریض‌های اسلام شفای عاجل و کامل عنایت
بفرما!

هرچه گفتیم و صلاح ما بود، هرچه نگفتیم و صلاح
ما می‌دانی برای ما رقم بزن!